

"کلانشهر و حیات ذهنی"

چکیده

مقاله "کلانشهر و حیات ذهنی" (and Mental Life)، اثر گئورگ زیمل (Simmel Georg) از جمله آثار کلاسیک در متون جامعه‌شناسی شهری محسوب می‌شود. این اثر و سایر آثار زیمل مبنای مطالعات و تحقیقات بعدی در زمینه نظام فرهنگی و اجتماعی شهرهای مدرن و کلانشهرها قرار گرفت. ادعای اصلی زیمل در این اثر آن است که با شکل‌گیری کلانشهرها که مبتنی بر اقتصاد پولی اند نوع جدیدی از حیات ذهنی در انسان‌ها شکل می‌گیرد که آن را می‌توان به عنوان نوعی مکانیسم دفاعی در برابر تحولات عظیم و عمیق زندگی مدرن تلقی کرد. در کلانشهرها عقل و پول دو رکن اساسی به شمار می‌آیند که یکدیگر را تقویت می‌کنند. هر دو دارای جهت‌گیری‌ها و معیارهای مشابهی هستند که با سیطره آنها روابط اجتماعی میان انسان‌ها به شی‌انگاری، کمیت‌پذیری و عین‌گرایی تقلیل می‌یابد. در این میان ضرباهنگ‌ها و فضاها متنوع و مختلف شهری، موجب تحریک بیش از اندازه سیستم عصبی آدمی می‌گردد. همین امر انسان کلانشهری را به گرایش دلزدگی (Blasé) وا می‌دارد. گرایش دیگر در رفتار فرد کلانشهری، داشتن احتیاط و توداری در روابط اجتماعی است که جنبه بیرونی آن بی‌تفاوتی درونی نسبت به دیگران و گاه حس نفرت به دیگران و اکراه است. با این حال چنین شرایطی به افزایش حس فردیت و آزادی فردی می‌انجامد.

لازم به ذکر است که ترجمه این مقاله به فارسی به وسیله یوسف اباذری در بهار ۱۳۷۲، در نامه علوم اجتماعی، جلد دوم، شماره سوم (۶) چاپ شده است. اما از آنجا که این شماره مدیریت شهری به موضوع کلانشهرها اختصاص یافته است، لازم دانسته شد که ترجمه مجدد آن در اختیار مخاطبان مدیریت شهری، یعنی مدیران و کارشناسان ارشد و همچنین دانش پژوهان رشته شهرسازی، برنامه‌ریزی و مدیریت شهری قرار گیرد.

گئورگ زیمل
مترجم: ناصرالدین غراب

اساسی ترین مسئله دنیای مدرن ناشی از تلاش انسان برای حفظ استقلال و فردیت وجودی اش در برابر قدرت های حاکم جامعه، سنگینی میراث تاریخی، فرهنگ بیرونی و شیوه زندگی است. این امر جدیدترین شکل مبارزه ای است که انسان اولیه آن را در برابر طبیعت به خاطر حفظ موجودیت جسمانی اش به کار می برد. ممکن است قرن هجدهم به قرن رهایی انسان از تمامی قیودی که در طول تاریخ در سیاست، دین، اخلاقیات و اقتصاد شکل گرفت، شهرت داشته باشد. در آن قرن به قابلیت های ذاتی انسان، که در همگان برابر است، این فرصت داده می شد که شکوفایی بی قید و شرطی داشته باشد. قرن نوزدهم علاوه بر تلاش برای گسترش آزادی، در جست و جوی ارتقای فردیت او (که با تقسیم کار مرتبط است) و توسعه دستاوردهایش بود، به گونه ای که او را یگانه و ضروری می کرد، و در عین حال او را به عمل مکمل دیگران تا حدودی وابسته می ساخت. نیچه [۱] این کشمکش بیرحمانه فرد را لازمه پیشرفت کامل او می دانست، در حالی که سوسیالیسم همان را مانعی برای تمامی پیشرفت ها بر می شمرد. اما در هر یک از این موارد یک هدف بنیادین مشترک در کار بود؛ یعنی مقاومت فرد در برابر محو شدن و بلعیده شدن از سوی ساز و کارهای اجتماعی - فنی. زمانی که پژوهشی در باب دستاوردهای دنیای معاصر در ابعاد جدید آن با توجه به معنای درونی آنها صورت می گیرد، یعنی زمانی که کالبد فرهنگ با توجه به روح آن - که من در زمان حاضر با کلانشهر مرتبط می دانم - مورد بررسی قرار گیرد، در واقع هدف همانا تحقیق در باب ارتباطی است که ساخت اجتماعی کلانشهر آن را در میان ابعاد فردی زندگی و دیگر ابعاد فرافردی زندگی برقرار می سازد. در حقیقت چنین تحقیقی می بایست در پی کشف مناسبت هایی باشد که شخصیت (یک فرد) به دنبال سازگاری هایش با نیروهای بیرونی، آنها را به وجود می آورد.

شالوده روان شناختی که بر اساس آن فردیت کلانشهر [۲] بنا شده است، تشدید طبع به همسانی فرد به سبب تغییرات سریع و پیوسته محرک های درونی و بیرونی است. انسان موجودی است که هستی اش مبتنی بر تفاوت هاست؛ بدین معنی که ذهنش به واسطه تفاوت میان تأثیرات آنی و تأثیرات پیشینی تحریک می شود. تأثیرات پایدار با توجه به تفاوت های جزئی میان آنها و با توجه به تعادل موجود در روند و در تقابل میان آنها، انرژی ذهنی چندانی نسبت به رشد سریع تصاویر متغییر و تفاوت های آشکار در آنچه که در یک نگاه و در حالتی غیر منتظره از محرک های ناگهانی به دست می آید، صرف نمی کند. به همین ترتیب کلانشهر این شرایط روانی را در انسان در هر بار گذشتن از تقاطع ها و مسیرها در خیابان ها، از طریق ضرباهنگ ها و کثرت حوزه های اقتصادی، شعلی و اجتماعی - ایجاد می کند. کلانشهر جالش های عمیقی را در شالوده های حسی حیات ذهنی و در میزان آگاهی لازم شمرده شده از سوی سیستم حیاتی ما، به عنوان موجودی وابسته به تفاوت ها، در مقایسه با آهنگ کندتر، دائمی تر و روان تر صورت های ذهنی - حسی انسان های روستایی و شهرهای کوچک به وجود می آورد. بدین سان ویژگی های اساساً عقلانی حیات ذهنی کلانشهرها برخلاف حیات ذهنی شهرهای کوچک، که بیشتر مبتنی بر احساسات و روابط عاطفی است، بیش از پیش فهم پذیر می گردد. این روابط عاطفی در سطوح ناخودآگاه ذهن ریشه دارد و بی درنگ در شرایط متعادل عادت های پایدار بروز می یابد. از سوی دیگر عقل و منطق در لایه های بالاتر آگاهی و بخش های روشن ذهن است و در واقع انعطاف پذیرترین نیروی درونی ما به شمار می آید. عقل به منظور انطباق خود با تغییرات و شرایط متناقض در وقایع، دچار اختلالات روانی و تحولات درونی نمی گردد. آنها تنها شیوه هایی هستند که به موجب شان شخصیت های محافظه کارتر می توانند خود را با شتاب رخدادها تطبیق دهند. انسان کلانشهری در مقابل گسست های عمیق که به واسطه آن نوسانات و



تغییرات محیط بیرونی او را تهدید می کند نوعی ابزار حفاظتی برای خود به وجود می آورد. او در این میان به جای واکنش عاطفی، اصولاً به شیوه های عقلانی واکنش نشان می دهد با ارتقای آگاهی نوعی برتری ذهنی ایجاد می شود که به نوبه خود موجب ترقی و توسعه آگاهی نیز می گردد. بنابراین واکنش فرد کلانشهری در برابر رخدادها به حوزه ای از فعالیت ذهنی تعلق دارد که حداقل احساس ها و عواطف را داشته باشد و بسیار دورتر از لایه های عمیق شخصیت سیر کند.

این کیفیت ذهنی به مثابه حافظ

حیات درونی در مقابل سیطره کلانشهر، در بسیاری از پدیده‌های خاص متبلور گشته است. کلانشهر همواره مکانی برای اقتصاد پولی بوده است. چند وجهی بودن و تمرکز فعالیت‌های تجاری به نقش میانجیگری مبادله اعتباری بخشیده است که نمی‌توان آن را در اشکال تجاری زندگی روستایی مشاهده کرد. در کلانشهر اقتصاد پولی و سلطه عقل نزدیک‌ترین رابطه ممکن را به یکدیگر پیدا می‌کنند. آنها به‌طور مشترک در رفتار با اشخاص و اشیاء نگاهی واقع‌بینانه دارند که با نوعی قضاوت رسمی و صوری شدیداً سختگیرانه همراه است. فرد کاملاً عقل‌گرا نسبت به همه چیز از نظر شخصی بی‌تفاوت است، چرا که (معتقد است) از طریق آن روابط و واکنش‌هایی ایجاد می‌شوند که کاملاً به‌طور عقلانی مهم نمی‌شوند، درست مانند عاملی استثنایی در وقایع که هرگز در اصل پول خدشه‌ای وارد نمی‌کند. پول صرفاً با آنچه که برای تمام افراد مشترک است - یعنی ارزش مبادله - سروکار دارد، که آن نیز کیفیت و فردیت را به سطحی کاملاً کمی تقلیل می‌دهد. تمامی روابط عاطفی میان اشخاص مبتنی بر فردیت آنهاست، در حالی که روابط عقلانی، افراد را به مثابه کسان و عناصری می‌بیند که آنها نیز نسبت به خودشان بی‌تفاوت‌اند و تنها در شرایطی توجه آنها تحریک می‌شود که در میان چیزی به‌طور عینی و محسوس عرضه شده

واکنش فرد کلانشهری در برابر رخدادها به حوزة ای از فعالیت ذهنی تعلق دارد که حداقل احساس‌ها و

عواطف را داشته باشد و بسیار دورتر از لایه‌های عمیق شخصیت سیر کند.

این کیفیت ذهنی به مثابه حافظ حیات درونی در مقابل سیطره کلانشهر، در بسیاری از پدیده‌های خاص

متبلور گشته است

باشد. عیناً به همین سیاق ساکنان کلانشهر با شاغلان، مشتریان، خدمتکاران خود و به‌وفور با اشخاصی که با آنها ارتباط دارند، حسابگرانه برخورد می‌کنند. این روابط تضاد آشکاری با ذات محیط‌های کوچک‌تر دارد که در آن آشنایی اجتناب‌ناپذیری از ویژگی‌های فردی، فضایی عاطفی در رفتار ایجاد می‌کند، که فراتر از رابطه متعادل میان خدمات و بهای آنهاست. با توجه به جنبه روانشناختی - اقتصادی، در فرهنگ‌های کمتر توسعه‌یافته تولید برای مشتریانی است که محصولی را سفارش داده‌اند، آن هم در شرایطی که تولیدکننده و خریدار یکدیگر را می‌شناسند. منتها در شهر مدرن، تولید منحصرراً برای بازار تدارک دیده شده است؛ یعنی برای مشتریانی تماماً ناآشنا که تولیدکننده هرگز به آنها دسترسی ندارد و آنها را نمی‌بیند. در این شرایط منافع طرفین نسبت به یکدیگر همراه با بی‌اعتنایی بی‌رحمانه‌ای ظاهر می‌شود. از این رو خودمداری و استقلال اقتصادی مبتنی بر محاسبه عقلانی هر دو طرف، بیمی ندارد که با روابط شخصی بی‌اهمیت مواجه شود. این امر به شدت در اقتصاد پولی حاکم بر کلانشهر دیده می‌شود که در آن آخرین بقایای تولید خانگی و مبادله مستقیم کالاها از بین رفته است و میزان تولید کالاها بر اساس سفارش‌های مستقیم شخصی روز به روز در حال کاهش است. این جا، این گرایش ذهنی - روان‌شناختی و اقتصاد پولی به شکلی تنگاتنگ در یکدیگر ادغام شده‌اند، به گونه‌ای که نمی‌توان گفت کدام یک مقدم و علت دیگری بوده است. آنچه که قطعی می‌نماید، این است که شکل زندگی در کلانشهر همچون خاکی است که بطور ثمر بخش این نوع کنش متقابل را می‌پروراند. نکته‌ای که می‌توان آن را به وسیله نقل قول مشهورترین تاریخدان حقوق انگلیس نشان داد، این است که در طول تاریخ انگلستان، لندن همواره مرکز فکر و کیف پول انگلستان بوده است و نه قلب آن.

در برخی از ویژگی‌های به‌ظاهر بی‌اهمیت بیرونی ترین ابعاد زندگی، پاره‌ای از نمایلات ذهنی خاص یافت می‌شود. ذهن مدرن عمدتاً ذهنی است حسابگر. دقت حسابگری زندگی عملی که از اقتصاد پولی نشأت گرفته است، با آرمان علم طبیعی مطابقت دارد؛ یعنی تغییر شکل جهان به صورت مسئله‌ای ریاضی، به کارگماردن هر یک از اجزای جهان در فرمولی ریاضی. از این روست که اقتصاد پولی زندگی روزانه بسیاری از افراد را با سنجشگری، حسابگری، شمردن و تقلیل ارزش‌های کیفی به معیارهای کمی پر کرده است. به خاطر ویژگی قابلیت شمارش پول در روابط میان عناصر زندگی، دقت و درجه‌ای از قطعیت در تعیین شباهت‌ها و تفاوت‌ها و صراحتی در قرار و مدارها وارد گشته است. منتها شرایط مذکور در کلانشهر علت و همچنین معلول این ویژگی اساسی هستند. روابط و تبلور یافته‌های ساکنان کلانشهر به علت تراکم جمعیت کثیر با منافع و سلیقه‌های متفاوت چنان متنوع و پیچیده است که فعالیت‌ها و روابط آنها با یکدیگر به صورت ارگانیک چندعضوی در هم بافته است. با توجه به این واقعیت نبود وقت شناسی بسیار دقیق در قرارها و خدمات‌دهی موجب بی‌نظمی و اختلال می‌گردد. به عنوان مثال اگر تمامی ساعت‌ها در برلین، به ناگهان به دلایل مختلف، حتی برای یک ساعت از کار بیفتد، کل زندگی اقتصادی و تجاری برای مدتی از مسیر اصلی‌اش باز می‌ماند. چنین اتفاقی حتی در شکل جزئی آن نشان خواهد داد که وسعت مسافت‌ها و فاصله‌ها موجب اتلاف وقت در قرارها و وعده‌های قبلی می‌گردد. از این رو شیوه زندگی کلانشهر به‌طور کلی بدون انطباق با تمامی فعالیت‌ها و روابط متقابلش با جدول زمانی ثابت امکان‌پذیر نیست. این شیوه زندگی به دقیق‌ترین شکل خود که فراتر از تمامی

عناصر عاطفی است، سازمان یافته است. در اینجا نیز نتایج حاصل می شود که بهتر است به آنها پرداخته شود، مانند اینکه هر رویدادی، هر قدر هم که در لایه های ظاهری پدیدار شود، بی درنگ با اعماق روح ارتباط می یابد؛ و یا اینکه پیش پا افتاده ترین آثار بیرونی و ظاهری، در نهایت با آن اراده و عزم نهایی که به متن و سبک زندگی معطوف است، پیوند دارد. وقت شناسی، حساسگری و دقت نظر که لازمه پیچیدگی ها و گستردگی زندگی کلانشهری است نه تنها عمیقاً با ویژگی عقلانی و سرمایه داری آن مرتبط است بلکه محتوای زندگی را نیز مشخص می کند.

تمامی موارد مذکور مانع از شکل گیری انگیزه های بی چون و چرا، غریزی و غیر عقلانی، که از درون در صدد تعیین شکل زندگی است، می گردد. حتی اگر افرادی باشند که به دلایلی به طور مستقل با چنین انگیزه هایی زندگی می کنند که حضورشان در شهر ناممکن نیست، دائماً در ذهن خود چالشی با نوع جدی زندگی شهری دارند. در پرتو همین است که می توان نفرت عمیق شخصیت هایی چون راسکین [۳] و نیچه را نسبت به کلانشهر استنباط کرد اینان کسانی بودند که ارزش زندگی را تنها در وجه غیر قرار دادی آن که کمیت پذیر نیست، می پنداشتند.

همان مؤلفه ها و عوامل دخیل در شکل گیری نگرش دقیق و جزء به جزء به زندگی که با ساختار شدیداً غیر شخصی عجیب شده اند، در جهت گیری های کاملاً شخصی نیز مؤثرند. شاید هیچ پدیده روانی به مانند پدیده دلزدگی = [blancé] تا به این اندازه با شهر همراه نباشد. دلزدگی یا بلازه در اصل محصول آن دسته از تحریکات شدیداً متغییر عصبی است که تمامی تضادهای خود را خفیف می گرداند و یا بر روی آنها سرپوش می گذارد؛ و این همان چیزی است که به نظر ما عقلانیت کلانشهری از آن نشأت گرفته است. از این رو ممکن نیست که اشخاص کندذهن دچار بلازه شوند. این دقیقاً مانند زندگی های شدیداً عاطفی است که در آنها نهایتاً شخص دچار بلازه می شود. چنین زندگی هایی در ابتدا باعث تحریک عصبها برای بروز حداکثر واکنش ها می گردد، اما بعد در انتها دیگر هیچ واکنشی از سوی فرد بروز نمی یابد. از این رو محرک های کمتر مضر، از طریق سرعت و نوسانات تغییر خود، اعصاب را و می دارند که چنان واکنش های غیر طبیعی ای از خود نشان دهند که آخرین اندوخته و توان نیز از دست برود و در همان حال توان و فرصتی برای شکل گیری مجدد وجود نداشته باشد. این ناتوانی در برابر محرک های جدید که با صرف انرژی زیادی در عمل همراه است، گرایش بلازه را ایجاد می کند که می توان آن را در میان کودکان شهرهای بزرگ، به خصوص در مقایسه با کودکان متعلق به محیط های صمیمانه تر مشاهده کرد.

به همراه این منبع فیزیولوژیکی در گرایش بلازه کلانشهری، چیز دیگری هم وجود دارد که از اقتصاد بولی منتج می گردد. اساس گرایش بلازه، بی اعتنائی نسبت به تمایزات و تفاوت های میان اشیاست. این امر بدین معنا نیست که تمایزات مذکور درک نمی شوند، بلکه بیشتر حکایتگر این امر است که معنا و ارزش تمایز و تفاوت های میان اشیا و نیز معنای خود اشیا از دست رفته است. اشیا در نزد فرد مبتلا به بلازه، مشابه و هم سطح و بیرنگ است. بی آنکه یکی بر دیگری برتری داشته باشد. این حالت بازتاب مستقیم ذهنی اقتصاد تماماً پولی است که در آن پول نقش تعیین کننده در جایگاه تمامی اشیا دارد. پول تفاوت های کیفی اشیا را در قالب تفاوت های کمی و اندازه و قدر آنها نمایان می سازد. بدین ترتیب پول می تواند با توجه به ویژگی بی تفاوتی و قدرت تفکیک خود، به مقیاس و معیار سنجش همگانی و آغازین مبدل شود - که در نتیجه آن، می تواند اشیا را از درون نهی سازد و در همان حال مختصات و ارزش ها و نیز فردیت و بی ماندنی آنها را به نحوی کم رنگ کند که دیگر جبران شدنی نباشد. اشیا به کلی با همان شرایط خاص در جریان بیوسته در حال حرکت پول شناور می مانند. تمامی چیزها در یک سطح و تراز قرار می گیرند و تنها به واسطه ارزش کمی شان از یکدیگر متمایز می گردند. در مورد انسان ها این خاصیت حاصل از هم ارزی با پول - یا بهتر است بگوییم بی خاصیتی - ممکن است ناچیز باشد، به طوری که نتوان آن را تشخیص داد. ارزیابی بولی اشیا، از طریق خرید کالاها از سوی ثروتمندان و نیز از طریق خصلت کلی که زینت عمومی دوران کنونی به اشیا می دهد، قابل سناسایی است. در واقع، این امر که خود فلسفه وجودی کلانشهر است و آن را به عنوان مرکز تجاری بزرگ معرفی می کند، موجب بنده است که قابلیت خرید کالاها به طور کلی ابعاد متفاوتی نسبت به سایر نظام های اقتصادی داشته باشد. از این روست که آنجا چنان مکانی برای حضور گرایش دلزدگی به شمار می آید. در کلانشهری که مکانی برای تراکم و تمرکز کالاهاست و فرد تحریک می شود که بیشترین انرژی عصبی خود را صرف کند، به واسطه افزایش صرفاً کمی عوامل مشروط کننده کلانشهری در تمامی ابعاد مورد نظرش، این توانایی به ضد خودش که حاصل انطباق پذیری فرد است - یعنی دلزدگی - تغییر شکل می یابد؛ و در آن اعصاب توان و نیروی نهایی شان را برای سازگاری با شرایط و شکل زندگی کلانشهری در قالب بی اعتنائی به آنها، اشکار می سازد. در اینجا شاهدیم که صیانت نفس [۴] در برخی از افراد به قیمت از دست دادن ارزش خود جهان عینی می انجامد و در نهایت و به ناگزیر به شخصیت هایی منجر می شود که با احساسی آکنده از بی معنایی وجودی، تنزل پیدا کرده اند.

از آنجا که ذهن سناسایی متعلق به این شکل وجودی می بایست به خاطر خودش با آن شرایط کنار بیاید، صیانت نفس

او در رویارویی با کلانشهر رفتار اجتماعی نه چندان مثبتی از او می‌طلبد. گرایش ذهنی مردمان کلانشهر نسبت به یکدیگر ممکن است از این رو براساس رفتاری احتیاط آمیز پی‌ریزی شود. اگر تماس‌های بی‌وقفه بیرونی تعداد افراد یک کلانشهر با هم تعداد از واکنش‌های درونی در شهری کوچک، که در آن تمامی افراد یکدیگر را می‌شناسند و با یکدیگر ارتباط مثبتی برقرار می‌کنند، پاسخ داده شود. در این شرایط آن فرد کاملاً و از درون به ذره‌ای کوچک (اتم کوچک) تبدیل خواهد گشت که این امر شرایط ذهنی تصور ناپذیری را برای فرد به وجود می‌آورد. تا حدودی این شرایط روان‌شناختی و نیز تا حدودی سلطه و سیطره احساس تردید نسبت به دیگران و عناصر زندگی در کلانشهر که از خلال تماس‌های آنی احساس می‌شود، افراد را ناگزیر ساخته است که تودار و خویش‌نمدار باشند؛ که نتیجه این امر، برای مثال، بی‌خبری از همسایگانی است که سال‌ها در مجاورت آنها زندگی می‌کنیم. این امر در مقایسه با مردم شهرهای کوچک، مردمان کلانشهر را به عنوان انسان‌های سرد و خشک و به دور از آداب و معاشرت معرفی می‌کند. البته اگر به خطا نرفته باشیم، وجه درونی این توداری بیرونی فقط خونسردی نیست؛ بلکه نوعی بیزاری تحقیر آمیز، نوعی دافعه و بیگانگی دو جانبه است که در تماس‌ها و روابط می‌تواند به تنفر و ستیز تبدیل گردد. نظام درونی چنین گونه‌ای از دنیای اقتصادی و تجاری مبتنی است بر ساختاری بسیار پیچیده از توافق‌ها، بی‌تفاوتی‌ها و بیزاری‌ها در فشرده‌ترین و بادوام‌ترین حالت ممکن. این فضای خونسردی به میزانی نیست که صوری به نظر آید. ذهن ما با درکی کاملاً روشن، تقریباً به تمامی ادراک ناشی از رویارویی با شخص مقابل پاسخ می‌دهد. ناهوشیاری احساسات و حالت ناپایداری و تغییر احساسات، ادراک مذکور را به بی‌تفاوتی رهنمون می‌سازد. این بی‌تفاوتی نیز برای ما چندان غیرطبیعی نیست، چرا که ما در شرایط آشفته بازار و ناخوابسته‌ای از تحریکات، نشانه‌ها و علائم غوطه‌ور هستیم که نمی‌بایست بی‌پاسخ باقی بمانند. احساس انزجار و تنفر فرد را از خطرها و آشفته‌گی‌های مذکور رها می‌کند. اما احساس انزجار به صورت خصومت نهفته‌ای موجب دوری و شکست می‌شود، به طوری که بدون آن این نوع زندگی نمی‌تواند ادامه یابد. وسعت، ترکیب و آهنگ بیدایی و ناپیدایی آن‌ها و اشکالی است که احساس مذکور در آنها حضور می‌یابد. تمامی اینها به همراه انگیزه‌های مادی کلیتی جامع از شکل زندگی کلانشهری به وجود می‌آورد. آنچه که در این شرایط بی‌درنگ به صورت اجتماع زدایی [۵] ظاهر می‌شود، تنها یکی از اشکال و صور ابتدای اجتماعی شدن است.

توداری همراه با احساس تنفر مخفی نیز به عنوان ویژگی عام کلانشهری تلقی می‌گردد. در عین حال، این ویژگی میزانی از آزادی شخصی به افراد می‌بخشد که هیچ شباهتی با دیگر ویژگی‌های مشابه آن در گذشته ندارد. ریشه‌های این خصیصه در میان یکی از گرایش‌های تکامل یافته زندگی اجتماعی به طور کلی دیده می‌شود. ابتدایی‌ترین شکل سازمان اجتماعی که در طول تاریخ - و در زمان حاضر نیز - یافت می‌شود، قلمرو و ناحیه نسبتاً کوچک کاملاً بسته روی افراد خارجی است. در این شرایط گروه‌های محاط شده در خود انسجام زیادی دارند که افراد در آن فضای مختصری برای شکوفایی و توسعه ویژگی‌ها و استعدادها مخصوص به خود و در واقع برای فعالیت‌های آزادانه‌ای دارد که تنها نسبت به آنها جوابگو است. گروه‌های سیاسی و قومی در قالب اجتماعات دینی و سیاسی دارای این ویژگی‌اند. ویژگی صیانت نفس گروه‌های جوان‌تر مرزبندی و وحدت شدیدی را حول مرکز ثقل گروه می‌طلبد؛ از این رو فضای آزاد و شرایط مناسب را برای پیشرفت بیرونی و درونی افراد ایجاد نمی‌کند. از این مرحله به بعد تکامل اجتماعی همزمان به دو جریان متفاوت اما متناظر تبدیل می‌شود. به میزانی که گروه از نظر کمی و فضایی و نیز از نظر محتوای معنادار زندگی توسعه می‌یابد، وحدت درونی و قطعیت مرزبندی‌های ریشه دار آن در مقابل دیگران، از طریق کنش‌های متقابل و روابط دو جانبه سست و ضعیف می‌گردند. در عین حال فرد به آزادی تحرک بیشتری که فراتر از محدودیت‌های موجود است، و همچنین به ویژگی‌ها و فردیتی دست می‌یابد که بر اساس آن تقسیم کار در گروه که در زمان حاضر وسعت یافته است، ضروری می‌گردد. منتها افزایش نیروها و شرایط خاص موقعیت فردی ممکن است رویه و تمهیدات عام، دولت، دین، اصناف و احزاب سیاسی و سایر گروه‌ها را تعدیل و اصلاح کند. این جریان و گرایش در توسعه فردیت زندگی شهری کاملاً آشکار و قابل تشخیص است. زندگی در شهرهای کوچک عهد باستان و قرون وسطی محدودیت‌هایی را در تحرک‌های فرد در روابطش با جهان بیرونی و بر ویژگی استقلال ذاتی او تحمیل می‌کرد. به طوری که انسان مدرن هرگز نمی‌تواند تحت چنان شرایطی نفس بکشد. حتی امروزه انسان شهری زمانی که به شهر کوچکی نقل مکان می‌کند با نوعی محدودیت‌ها مواجه است که به محدودیت‌های دوران گذشته شباهت دارد. هرچقدر قلمروی که محیط ما را می‌سازد کوچک‌تر باشد، و هرچقدر روابطی که امکان فراتر رفتن از مرزبندی‌ها را می‌سازد، محدودتر باشد، اجتماع کوچک با اشتیاق بیشتری کردارها و جریان زندگی و نیز گرایش‌های فرد را می‌پاید. در چنین شرایطی تخصصی شدن کمی و کیفی عمدتاً رو بدین سو دارد که از مرزهای چنین اجتماعی گذر کند.



از این جهت به نظر می‌رسد که شهرهای باستانی دارای مشخصه‌هایی مشترک با ویژگی‌های مختص شهرهای کوچک بوده‌اند. تهدید دائمی موجودیت شهرهای باستان از سوی دشمنان دور و نزدیک سبب وجود همبستگی قوی در بدنه نظامی و سیاسی جامعه شد و در عین حال موجب رشک و برتری نسبت به فرد گردید. زندگی خصوصی افراد نیز محدود به فضایی بود که خود را در آن تنها حاکم مطلق می‌دیدند، یعنی خانه، شور و هیجان زندگی متنوع اهالی آن شاید با توجه به این واقعیت تبیین شود که آنها افرادی با شخصیت‌های فردیت یافته بودند که همواره در برابر فشارهای دائمی بیرونی و درونی شهر کوچک فردیت زدا [۶] مقاومت می‌کردند. این امر فضایی پر از تنش را به وجود می‌آورد، بدین نحو که در آن ضعفها در سطوح زیرین جامعه سرکوب می‌شدند و اغنیا و اادار می‌کشند که به شدیدترین شکل از حیانت نفس و فردیت خود پاسداری کنند. با توجه به این شرایط بی‌آنکه توضیح دقیق و روشنی از شرایط آن روز در دست باشد، می‌توان گفت آن شکوفه‌ای که می‌بایست به عنوان "ویژگی عام بشری" در توسعه ذهنی نوع ما طراحی می‌شد، در میان اهالی آن به ثمر نشست. از این رو می‌توان گفت که وسیع‌ترین و عام‌ترین مضامین و اشکال زندگی پیوندی نزدیک دارند. هر دو در جریان توسعه و تکامل خود سابقه و دشمنانی مشترک دارند. دشمن واقعی آنها از دل گروه‌های کوچکی برمی‌خیزد که مراقبت از آن گروه‌ها، هر دو را در موضعی دفاعی قرار می‌دهد؛ دفاع در مقابل گسترش و عامیت نهفته در قلمرو برون و فردیت شناور آزاد موجود در قلمرو درون. همان‌طور که در دوران فتودالی انسان آزاد کسی بود که در زیر سایه قانون زمین، یعنی تحت سلطه حکومت بزرگ‌ترین واحد اجتماعی، فرار داشت. در عین حال او آزاده‌ای نبود که حقوق قانونی‌اش را تنها از قلمرو محدود اجتماع فتودالی کسب کند؛ همچنان که امروزه در مفهوم عقلانی و پالایش یافته شهروند کلانشهر، فرد آزاد کسی است که با تعصبات و امور پیش پا افتاده که مختص اشخاص شهرهای کوچک است، به مبارزه و مخالفت برخیزد. در عین حال توداری و بی‌تفاوتی و شرایط ذهنی حیات در واحدهای اجتماعی بزرگ هرگز چیزی به استقلال فردی اضافه نمی‌کند، مگر اینکه در نهایت به شکل‌گیری توده‌های کندذهن بینجامد، چرا که در وهله اول آنچه که در کلانشهرها احساس می‌شود، نزدیکی جسمانی و نبود فضاست و همچنین فقدان احساس غریبی، تنهایی و رهایی در فشرده‌گی توده‌ای از افراد. در عین حال در چنین شرایطی به هیچ وجه ضروری نیست که انسان آزادی خود را در حیات عاطفی‌اش به عنوان تجربه‌ای لذت بخش نشان دهد.

تنها اندازه لازم جمعیت و ناحیه، براساس رابطه تاریخی - جهانی میان افزایش در اندازه واحد اجتماعی و میزان آزادی بیرونی و درونی شخص، کلانشهر را به مکانی برای حضور این شرایط تبدیل نکرده است بلکه افزایش و گسترده‌گی بیش از

اندازه و کاملاً محسوس آنها موجب شده که کلانشهر به مکانی "جهان وطنی" [۷] مبدل گردد. در مقایسه با شکل توسعه ثروت، افق فکری و ذهنی فرد نیز گسترش یافته است. به همین ترتیب روابط عقلانی و شخصی و اقتصادی در شهر به محض اینکه به اندازه معینی برسند، با تصاعد هندسی توسعه می یابند. هر بسط و توسعه پویایی در تدارک بسط و توسعه ابعاد دیگر و در تدارک بسط و توسعه وسیع تر خود است. از هر رشته‌ای که از این پیشرفت‌ها امتداد می یابد، تعداد بیشماری رشته دیگر حاصل می گردد. به عنوان مثال افزایش بهای ملک در شهر، در نتیجه اجاره آن، به خاطر افزایش عبور و مرور، سودهای مالکانه‌ای را دامن می زند که خود علت آن است. از این مرحله به بعد، ابعاد کمی زندگی به ابعاد کیفی آن تغییر شکل می دهد. محیط زندگی شهر کوچک اساساً خودبسند است. برای کلانشهر این امر حتمی و لازم است که حیات درونی اش را در جهت حرکت مواجی بر روی حوزه های وسیع تر و بین المللی گسترش دهد. وایمار [۸] به علت وابستگی اش به شخصیت های منحصر به فرد با آنها نیز دهن شد؛ وابستگی به شخصیت ها، حتی به شخصیت های مهم در واقع با خود موجودیت کلانشهر تضاد دارد. مهم ترین وجه کلانشهر به میزان وسعت کار کردها و وظایفش که فراتر از مرزهای فیزیکی آن است، بستگی دارد. این کارایی به زندگی کلانشهری اهمیت و تکلیف می بخشد. اشخاص نمی توانند به تنهایی به محدوددهای فیزیکی و همچنین به محدوده های ناشی محیط فعالیت شان تقلیل یابند. آنان بیشتر متشکل از

برای کلانشهر این امر حتمی و لازم است که حیات درونی اش را در جهت حرکت مواجی بر روی حوزه های وسیع تر و بین المللی گسترش دهد. وابستگی به شخصیت ها، حتی به شخصیت های مهم در واقع با خود موجودیت کلانشهر تضاد دارد

کلیت نتایج معنی داری هستند که از قلمروهای زمانی و فضایی ناشی شده است. به همین سیاق شهر تنها در مجموعه آثاری که فراتر از قلمرو و بلا فصل آن اند، وجود دارد. این آثار دامنه و وسعت واقعی دارند، به طوری که موجودیت آثار در آن گستره بروز پیدا می کند. این موضوع پیش تر بدین گونه اظهار شد که آزادی فردی، که مکمل تاریخی - منطقی چنین گسترشی است، تنها در معنای منفی آن که آزادی به معنای آزادی صرف تحرکات و رهایی از پیشداوری ها و تعصبات است، استنباط نمی شود. ویژگی اساسی آزادی در خاص بودن و بی ماندنی آن است؛ و خصیصه ای است که تمامی افراد به طریقی آن را دارند و به صورت بالفعل آن را آشکار می کنند و به مدد آن به زندگی شکل و قالب می دهند. اینکه ما از قوانین سرشت درونی مان تبعیت می کنیم، که این همان آزادی است، چنین چیزی آن گاه برای ما دریافتنی و متقاعد کننده می گردد که آدمیان به وسیله جلوه های این سرشت از یکدیگر جدا شوند. این قابلیت بدون جایگزین نشان می دهد که وجه وجودی ما از بیرون تحمیل نمی شود.

شهر بیش از همه مکان پیشرفته ترین تقسیم اقتصادی کار است. مثلاً در پاریس اشخاصی به چشم می خورند به نام چهاردهمین [quatorzieme] که کسب و کار سودمندی هم دارند، و تنها به هنگام غذا با سرو وضع مرتبی حضور می یابند تا مثلاً یک مهمانی سیزده نفره را تکمیل کنند. از این رو می توان گفت که شهر با توجه به وسعت آن تا اندازه زیادی شرایط تعیین کننده ای را برای تقسیم کار فراهم می آورد. بزرگی و وسعت شهر، آن را به واحدی مبدل می سازد که پذیرای کسب و کار بسیار متنوع است. این در حالی است که در همان وضعیت به خاطر وجود تراکم جمعیت و رقابت افراد برای جلب مشتری، فرد به داشتن نوعی تخصص و فضیلت شخصی که به سادگی نمی تواند از سوی دیگری نادیده انگاشته شود وادار می گردد. واقعیت مسلم این است که در حیات شهر، تضاد با طبیعت به خاطر هدف های زندگی به تضاد با انسان تبدیل می شود. در واقع درآمدی که برای کسب آن رقابت و جنگ صورت می گیرد در پرتو رقابت با طبیعت نیست، بلکه در پرتو رقابت انسان ها با یکدیگر است. از این رو ما نه تنها با منبعی از تخصصی شدن مواجه هستیم بلکه با واقعیت عمیق تری نیز رو به روییم؛ بدین ترتیب که تولید کننده در صدد ارائه محصول به شخصی است که دوست دارد او کالای جدیدی به وی بفروشد. در این شرایط تخصصی کردن یک محصول به منظور کسب منابع در آمدی تمام نشدنی و نیز تخصصی کردن یک وظیفه ریشه کن نشدنی برای تفکیک، پالایش و غنی سازی نیازهای عموم که عملاً خود به دگرگونی شخص در میان اجتماع می انجامد، ضروری است.

برای تمامی این نوع محدودیت های حاصل از تمایزات عقلانی کیفیت های ذهنی که متناسب با اندازه شهر است، مجموعه ای کلی از علل وجود دارد. اول از همه دشواری کسب جایگاه شخصی درون چارچوب زندگی کلانشهری است. در آنجا که رشد و توسعه کمی منابع و انرژی ها با محدودیت هایی مواجه است، فرد از مزیت های کیفی استفاده می کند، به طوری که حساسیت دیگران را نسبت به تفاوت ها تحریک کند. بدین طریق جلب توجه دیگران برای او می تواند نوعی امتیاز باشد. این امر در نهایت به عجیب ترین بی نظمی ها و زیاده روی های دقیقاً کلانشهری در خود اثباتی ها، در هوس ها و در وسواس ها می انجامد. این چیزی است که تنها فرد را از دیگران به لحاظ وجودی متفاوت می سازد. برای بسیاری، جلب توجه دیگران تنها شیوه حفظ و پاسداشت خود و شیوه ای برای عزت نفس و داشتن موقعیت محسوب می شود. در این میان اتفاق مهم دیگری نیز صورت می گیرد که آن فشرده گی و کمی دیدارهای افراد است، که این امر را می توان با مراودات اجتماعی در شهری کوچک مقایسه کرد. در اینجا روابطی به چشم می خورد که گویی کوشش می شود تا صریح، بجا و فردی و با فراوانی عمدتاً غیر عادی

ظاهر گردد. این برخلاف شهرهای کوچک است که در آنها دیدارها به صورت مکرر و درازمدت است، و همین امر باعث می شود که فرد تصویر دقیق و روشنی از شخصیت دیگران داشته باشد.

این موضوع برای من علت این نکته را روشن می سازد که چرا کلانشهر به فریدترین اشکال وجود شخصی تأکید دارد. بی آنکه به درستی یا نادرستی و یا به ثمربخش بودن یا نبودن آن توجه داشته باشد. پیشرفت فرهنگ مدرن را می توان به واسطه سلطه "روح عینی" بر "روح ذهنی" توجیه کرد؛ بدین معنا که در زبان، حقوق، روش تولید، هنر، علم و در امور مربوط به محیط شخصی (مثل خانه) روح و شیوه ای تجسم یافته است که به شکلی ناقص حاصل توسعه ذهنی و انسان است. برای نمونه اگر به بررسی فرهنگ با شکوه قرن نوزدهم بپردازیم که در اشیا دانش، نهادها و در رفاه تجسم یافته است، اگر آن را با پیشرفت فرهنگی فردی در همان دوره - دست کم در میان طبقات فرا دست- مقایسه کنیم، شاهد تفاوت های شگرفی در نرخ رشد میان آن دو خواهیم بود، که این از بسیاری جهات بیانگر رجعت فرهنگ فرد به معنویت و نازک بینی و ایده آلیسم است. این تفاوت ها، در اصل محصول تقسیم فراینده کار است. در هر حال سلطه فرهنگ عینی رضایت چندانی برای افراد به همراه نداشته است. شاید آگاهی جزئی از مجموعه مبهم احساسات نسبت به آگاهی مورد نیاز در فعالیت های عینی و عملی فرد باشد، که او را به کمیته ناچیز تقلیل داده است. او در زمان حاضر به پیچ و مهره ای در برابر فشار شگرف سازمان اشیا و قدرت هایی تبدیل گشته است که دست های او را از خودشکوفایی، معنویت و ارزش کوتاه می کند. در نتیجه عمل این نیروهای مادی، انسان از فاعلی آزاد و شناسا [۹] به موجودی تماماً عینی تنزل یافته است. کلانشهر عرصه مناسبی برای ظهور این نوع فرهنگ است که بر هر عنصر انسانی و فردی سیطره داشته است. در زمان حاضر در ساختمان ها، در مؤسسات آموزشی، در شگفتی های حاضر، در رفاه حاصل از فناوری سیطره یافته بر فضا، در اشکال زندگی اجتماعی و در نهاد های دولتی قدرت عظیمی برای متبلور شدن و مهارت های فرهنگی غیر شخصی دیده می شود، به طوری که گویی شخصیت به دشواری می تواند خود را در برابر حقیقت آن حفظ کند. از یک طرف، زندگی بمراتب برای افراد راحت و ساده می گردد، به گونه ای که می توانند انگیزش ها، منافع، استفاده از زمان و کنجکاوی های شان را در تمامی ابعاد نشان دهند، و به نحوی که دیگر برای بقا و زندگی نیازی به مشقت ها و کوشش های فردی نیست. اما از طرف دیگر زندگی بیشتر از همیشه مملو از عناصر فرهنگی غیر شخصی و از ارزش ها و کالاهایی تشکیل شده است که در صدد ایجاد محدودیت ها و موانع برای منافع مشخصاً شخصی است. در نتیجه برای اینکه

شخصی ترین وجه وجودی در فرد باقی بماند او مجبور است آگاهانه در عنصر فردی و شخصی

شاید آگاهی جزئی از مجموعه مبهم احساسات نسبت به آگاهی مورد نیاز در فعالیت های عینی و عملی فرد باشد، که او را به کمیته ناچیز تقلیل داده است. او در زمان حاضر به پیچ و مهره ای در برابر فشار شگرف سازمان اشیا و قدرت هایی تبدیل گشته است که دست های او را از خودشکوفایی، معنویت و ارزش کوتاه می کند

خود اغراق کند، و در غیر این صورت ممکن است خودش را نشانسد. نقصان فرهنگ فردی به خاطر سلطه فرهنگ عینی ریشه در کینه تلخی دارد که در موعظه های افراطی ترین فردگرا - یعنی نیچه- در برابر کلانشهر یافت می شود و شاید به همین دلیل باشد که در کلانشهر به این موعظه گران عشق می ورزند. به واسطه روابط کمی در کلانشهر دو شکل از فردگرایی - یعنی استقلال فردی و پیچیدگی ویژگی های شخصی - به قوت خود پا می گرفت، و کلانشهر با توجه به موقعیت تاریخی خود که در آن تجارب بیشتری کسب می کرد، به معنا و ارزش کاملاً جدیدی در تاریخ جهانی روح دست یافت. قرن هیجدهم فرد را در چنگ زنجیرهای قدرتمندی قرار داد که بی معنا گشته بودند. اینها زنجیرهایی بودند از نوع سیاسی، اراضی، صنفی و دینی

آن و محدودیت هایی که در عین حال به انسان، شکل غیر طبیعی و برای زمانی طولانی نوعی نابرابری غیر عادلانه تحمیل می کرد. در این شرایط فریادی برای آزادی و عدالت برخاست که رو به سوی تحقق آزادی عمل فرد در تمامی روابط اجتماعی و فکری داشت. در کنار این اندیشه لیبرالیستی در قرن نوزدهم از سوی گوته و رمانتیک ها از یک طرف و به خاطر تقسیم اقتصادی کار از طرف دیگر تمایل بیشتری مبنی بر این تفکر شکل گرفت که انسان هایی که هم اکنون از زنجیرهای تاریخی رها شده اند، در پی تمایز خود از دیگران اند. همچنین این اعتقاد شکل گرفت که دیگر برای تمام انسان ها ویژگی یا کیفیت کلی بشری وجود ندارد، بلکه بیشتر بی همتایی و یکتایی کیفی فرد است که در بردارنده ارزش های اوست. در تفسیرهای متضاد درباره این دو شیوه از تعیین موقعیت فرد درون نظام کلی، تاریخ درونی و بیرونی دوران ما دیده می شود. این نیز از نتایج کلانشهر است که فرصتی را برای آشتی و وحدت این دو طرز تلقی به وجود آورد. در واقع این شرایط خاص کلانشهر است که برای ما فرصت و انگیزه ای را برای شکل گیری و توسعه هر دو تفکر فراهم می سازد. از این رو این دو در نهایت به یک نقطه مشترک خواهند رسید که برای غنی سازی پیوسته معنا در توسعه و گسترش حیات ذهنی سودمند است. منتها کلانشهر همواره خود را به عنوان قالبی از تاریخ آشکار ساخته است که در جالش با حقیقت زندگی (حیات) است. اما برخلاف عمر یک سلول، چنین نیروهایی در طول تاریخ یکپارچه بوده اند و در این میان وظیفه ما شکایت کردن یا نادیده انگاشتن آنها نیست، بلکه تنها فهم و تحلیل آنهاست.

[پانوشته]

- 1-Nietzsche
- 2-Metropolitan Individuality
- 3-Ruskin
- 4-Self Preservation
- 5-Dissocitation
- 6-de-individualizing small town
- 7-Cosmo - Polstaism
- 8-Weimar
- 9-Subjective